

رهبری نامتعا دل

رامین کامران



مشکل اختلاط دین و سیاست در اصل از ناهمسازی این دو برمیخیزد و به همین دلیل همانقدر مشکل رژیم اسلامی است که مشکل مخالفان آن و تنش زاده از آن همانقدر در دل نظام اسلامی مشکل ایجاد میکند که در بیرون آن.

تصویری که بسیاری از کشمکش بر سر لائیسیته در ذهن دارند از این قرار است که در یک سو حکومتی داریم که بین مذهب و سیاست جدایی قائل نیست و از سوی دیگر عده ای (کم یا پرشمار) که میخواهند در مقابله با حکومت، این جدایی را برقرار سازند. از این دیدگاه جدایی صورت پروژۀ ای را دارد با عده ای طرفدار و عده ای مخالف و تحققش هم تابع برد و باخت در نبرد بین این دوست.

این سخن فقط بخشی از حقیقت است و قصد من در مطلب حاضر انگشت نهادن بر بخش دیگر داستان است که بسا اوقات از دیده ها پنهان میماند: مشکل اختلاط دین و سیاست در اصل از ناهمسازی این دو برمیخیزد و به همین دلیل همانقدر مشکل رژیم اسلامی است که مشکل مخالفان آن و تنش زاده از آن همانقدر در دل نظام اسلامی مشکل ایجاد میکند که در بیرون آن.

آیا «مرجعیت» شرط لازم رهبری است؟

باید قبل از پرداختن به مسائل اصلی نکته ای را یادآوری کنم تا بستر بحث لایروبی بشود. از ابتدای رهبری خامنه ای صحبت از این درگرفت که او «مرجع تقلید» هست یا نیست و اگر نیست پس صلاحیت احراز مقام رهبری را ندارد. این بحث از بن بیجا بود. به یک دلیل ساده: اصطلاح «مرجع تقلید» اصطلاحی سنتی است که اصلاً معیار روشنی برای کاربرد ندارد و در شرایط مختلف بیشتر به مجتهدانی اطلاق میشود است که پس از احراز مقام اجتهاد، تعلیم و تعلم را به حاشیه^۱ حیات روحانی خود میرانند و راه گردآوری مرید را برمیگزینند و در این راه موفقیتی هم، که طرفدارانشان معمولاً^۲ مایلند در باب آن اغراق نمایند، کسب مینمایند. این اقبال مردم به فتاوی یک مجتهد، که تازه هیچوقت هم به روشنی قابل اندازه گیری نیست و بیشتر موضوع ادعاست، از نظر مذهبی اعتباری به اجتهاد او

علاوه نمیکند ولی وزنه^۱ اجتماعی و سیاسی وی را سنگین میکند.

در نگارش اول قانون اساسی جمهوری اسلامی (در بخش مربوط به شرایط رهبری) صحبت از «شناخته شدن به مرجعیت و رهبری از طرف اکثریت قاطع مردم» بود چون شیوه^۲ به رهبری رسیدن خمینی پایه^۳ نگارش این بخش قرار گرفته بود و با درج شدن در قانون اساسی، نوعی مشروعیت بعد از عمل پیدا میکرد. نکته در این است که خمینی به شیوه ای به رهبری رسیده بود که اساساً سنتی بود، یعنی در رقابت بین مراجع تقلید با عرضه^۴ گفتار سیاسی پرخواستار، مردم را به سوی خود کشیده بود. ولی پیروزی وی که بزرگترین در نوع خود بود، در حقیقت پرده^۵ آخر و پایانی آن شیوه^۶ رقابت سنتی بود چون به تمرکز دو قدرت سیاسی و مذهبی در دست خمینی ختم شد و چارچوب قدیم را شکست. وقتی اختیار مذهبی رسماً در یک نفر (رهبر) متمرکز میشود، دیگر وی حاجتی به مرید جمع کردن ندارد چون از دید نظام همه^۷ مردم تابع او هستند و اصلاً بحث از مرجعیت وی موضوع ندارد.

اگر اصل صد و هفتم قانون اساسی بعدها و در هنگام بازبینی تغییر داده شد و مسئله^۸ اقبال مستقیم مردم به یک مرجع از آن حذف گردید، برای این بود که رد این روش سنتی از آن پاک شود و راهی برای این نماند که شخصی بتواند به سبک خمینی، یعنی با تحریک مستقیم مردم، مدعی مقام رهبری گردد. نردبام را کشیدند تا دیگر کسی از آن بالا نیاید.

این نیز در خور یادآور است که خمینی در نظریه پردازي خویش در باب ولایت فقیه فقط همان فقاها و درجه^۹ اجتهاد را به حساب آورده بود و در این باب منطقی هم عمل کرده بود. منطقی عمل کرده بود چون اگر میخواست «مرجعیت» را در میان بکشد نمیتوانست حرفش را بر پایه^{۱۰} محکمی استوار سازد و ناچار میشد معیار متغیری را وارد نظریه^{۱۱} خویش بکند که در حقیقت اختیارش از دست روحانیان بیرون بود و تابع خواست عامه^{۱۲} مردم بود و در معرض تغییر و تلون. از آنجا که مردم در نظریه^{۱۳} وی نقشی جز فرمانبری نداشتند، انتخاب آنها را (همان انتخاب مرجع را) نمیشد پایه^{۱۴} برتری یک فقیه بر همگانیش قرار داد.

ممکن است مرجع نبودن خامنه ای از دید برخی سنتگرایان که هنوز نظر به دوران قبل از انقلاب دارند، نقطه^{۱۵} ضعف باشد ولی در چارچوب نظام اسلامی نیست و از این گذشته، باید توجه داشت که هر چه از مرگ ساختار سنتی و چندقطبی روحانیت بگذرد، امکان برآمدن «مراجع تقلید» قدرتمند کمتر خواهد شد. از یک طرف نظام اسلامی در جلوگیری

از صعود افرادی که ممکن است از این بابت خطری ایجاد کنند بسیار هشیار است و از سوی دیگر صعود خمینی وار یک نفر به رأس قدرت مذهبی مستلزم اقبال گسترده^۱ مردم است که بسیار بعید است باز وارد چنین بازی خطرناکی بشوند - تجربه^۲ انقلاب هنوز در خاطر همه هست. رقبای «مذهبی» این نظام یا در اویشند که تکلیفشان روشن است، یا نوآوران دینی که در حقیقت سودای حذف روحانیت را در سر میپرورند و بخت موفقیتشان معلوم. مراجع خارج از ایران هم که برخی (از مورد خویی گرفته تا سیستانی) به آنها دل بسته اند، اصلاً در بازی قدرت در ایران نقشی ندارند که بتوانند به اعتبار رهبر نظام لطمه ای وارد سازند، بخصوص که قدرتشان هم با او قابل مقایسه نیست. آنچه به روحانیت مربوط است در عمل مهار شده و نقش مجلس خبرگان در این میان بسیار مهم است. کسی میتواند به طور جدی رقیب خامنه ای به حساب بیاید که بتواند مجلس خبرگان را به عزل وی و نصب خود وادارد...

حال که مقدمه ختم شد بیایم سر خود این رهبری، به همان معنایی که در چارچوب نظام اسلامی برقرار است و بر سر ترتیب اختلاط دو اقتدار سیاسی و مذهبی در خود آن، حکومت اسلامی بعد از بیش از سی سال که از تأسیسش میگذرد و در عین اختلاط عملی دین و سیاست که ایجاد کرده، نتوانسته است برای این وضعیت روش ثابت و معقولی پیدا کند و مثل بندبازی که در شرف افتادن است، میکوشد با پیچ و تاب هایی که به خود میدهد، تعادل خویش را حفظ نماید. مثالهای این حرکات نامنظم را از نظر بگذرانیم تا مطلب درست روشن شود و بهتر معلوم شود که چرا اختلاط بین سیاست و مذهب در درجه^۳ اول مشکل رژیم است، بعد مشکل مخالفانش.

مرجعیت عمومی و خصوصی؟

یکی دو سال پیش دفتر خامنه ای اعلامیه ای صادر کرد تا در قالب یک رشته سؤال و جواب که صورت استفتا^۴ به مطلب میداد، تکلیف مسئله^۵ تقلید مذهبی و تبعیت از حکم ولی فقیه را برای همه روشن بکند و طبعاً^۶ به طور غیرمستقیم به ایرادهایی که راجع به مرجعیت رهبر فعلی طرح شده بود، پاسخ بگوید (عنوانش «احکام تقلید - ولایت فقیه و حکم حاکم» بود و قاعدتاً^۷ هنوز روی سایت صاحب عله هست). چاره ای که خامنه ای و مشاورانش یافته بودند بسیار ساده بود و از این قرار بود که آنچه به مصالح عمومی مربوط است در حوزه^۸ اختیارات ولی فقیه قرار دارد و به دلیل متوجه بودن به مصلحت جمع بر اراده^۹ آحاد مردم برتری دارد و نه فقط برای مقلدان که برای مجتهدان نیز

لازم الاجراست؛ باقی موارد به اختیار فقها و مقلدانشان وانهاده شده بود. به طور خلاصه، تقسیم بندی عرضه شده در حکم تفکیک امور حکومتی از غیرحکومتی بود، اولی سهم ولی فقیه بود و باقی ارزانی دیگر مجتهدان. احتمالاً این مرز برای کسانی که ذهنشان با جدایی دین و سیاست خو گرفته است به نوعی آشنا یا حتی بدیهی جلوه میکند ولی باید دقت داشت که این شیوه^۱ تفکیک برای آنهایی که مدعی اختلاط این دو هستند (یعنی همه^۲ اسلامگرایان) به هیچوجه بدیهی نیست و حتی میتوان گفت که در حکم نقض غرض است. مرز شبیه به مرزیست که حقوق عمومی و حقوق خصوصی را از هم جدا میکند و به احتمال قوی از همانجا هم اقتباس شده است. در اینجا خامنه ای و مشاورانش مجموعه^۳ اقتدار مذهبی را به دو بخش عمومی (مربوط به قوای دولتی) و خصوصی تقسیم کرده اند. یعنی بین امور سیاسی و مذهبی تفکیکی تخصصی و عملی قائل شده اند. روشن است که این امر به معنای پذیرش جدایی دین و سیاست از جانب آنها نیست چون منبع اقتدار را مذهبی میپندارند و فقط نوعی تقسیم کار در دل این اقتدار کلی برقرار میکنند. ولی همین تقسیم که به اجرا گذاشته اند نشانه^۴ پذیرش ناچار و محدود تفکیکی است که در واقعیت بین سیاست و مذهب وجود دارد و حکم منطبق است نه این مرجع و آن مرجع. پذیرفتن لزوم تقسیم کار گام اول است در جدایی دین و سیاست و خود را به طور کمابیش «مکانیکی» به تمامی جوامع تحمیل میکند. در تمامی جوامع تقسیم کار پیشگام دیگر ابعاد جدایی بوده است.

این را هم اضافه کنم که کجتابی با این منطق و کوشش سی ساله در جهت اختلاط دین و سیاست و در نهایت از پنجره وارد کردن آن جدایی که از در بیرون رانده شده، نتیجه ای تولید کرده درست عکس آنکه میباید مد نظر اسلامگرایان باشد؛ به این ترتیب که رهبر که باید وحدت را در زمینه^۵ مذهب تضمین نماید تنوع را در این زمینه پذیرفته و دست مجتهدان را باز گذاشته و در عوض ضامن وحدت سیاست شده که حصولش مطلقاً حاجت به وجود او نداشته و ندارد.

این یک چشمه بود از پیچ و تابهایی که نظام ظرف یکی دو سال اخیر برای حفظ تعادل به خود داده است.

نظارت بر عصمت؟

مورد دوم مسئله^۶ نظارت بر کار رهبر است که حوزه و ترتیبات آن مدتی پیش از سوی رفسنجانی و طرفدارانش موضوع سؤال واقع شد و مایه^۷ اختلاف - امروز هم باز دوباره عده ای طرحش کرده اند. در این

زمینه دو برداشت وجود دارد. یکی اینکه کار مجلس خبرگان تعیین رهبر است و نظارت بر تداوم شرایط رهبری نزد او تا در صورت عدم تداوم وی را خلع نماید. این همان ترتیبی است که در زمان خمینی هم مرعی بود و خبرگان بر جزئیات کار او نظارت نمی‌کردند. دوم برداشت موسعی که رفسنجانی و یارانش کوشیدند به کرسی بنشانند: کار مجلس خبرگان نظارت بر جزئیات اعمال رهبر نیز هست.

اینجا هم باز مسئله^۱ رابطه^۲ سیاست و مذهب است که اصل است و محور کشمکش، هرچند که به صراحت مورد قبلی مطرح نشده. بررسی را از پایه^۳ کار شروع میکنم. اول از همه باید پرسید که نوع رابطه^۴ خبرگان با رهبر از چه قرار است؟ این درست است که گزینش رهبر توسط این مجلس انجام میپذیرد ولی ماهیت این گزینش چگونه است؟ در بحثهایی که از همان دوره^۵ ریاست رفسنجانی بر خبرگان به راه افتاد و پایه^۶ همین دعوا بر سر نظارت بود، دو گزینه در این باب مطرح شد: یکی اینکه مجلس رهبر را «کشف» میکند و دیگر اینکه او را «نصب» میکند. در صورت اول رهبر برگزیده^۷ خداست و در صورت دوم کسی است مثل همه که مجلسی قدرتی را به وی تفویض نموده. منتها باید دقت داشت که صورت اول کار متناسب است با اقتدار مذهبی و صورت دوم از قماش انتصابات سیاسی است. چرا؟ به این دلیل که اقتدار مذهبی در نهایت از خبرگان برنمیخیزد که توسط آنها تفویض شود. ریشه^۸ اصلی اقتدار مذهبی (عصمت) در آفریدگار است نه در آفریده و رهبر هم وکیل خبرگان نیست و اگر باشد دیگر اقتدارش ماهیت مذهبی نخواهد داشت، اختیاری خواهد بود از همان نوعی که هر وکیلی دارد.

ارتباط این داستان با نظارت بر جزئیات اعمال رهبر در این است که اگر رهبر منصوب خبرگان باشد، مثل هر کسی که اختیاری از سوی یک گروه به وی تفویض شده است، باید پاسخگوی همین گروه هم باشد و طبعاً رسیدگی گروه به جزئیات کارهای وی نه اسباب تعجب خواهد بود و نه موضوع جدل. رهبر در این حالت به نخست وزیر رژیم های پارلمانی شباهت پیدا میکند که اختیارات خود را از پارلمان میگیرد و طبعاً در مقابل این مرجع مسئول است و باید پاسخگوی سؤالات آن باشد و اگر استیضاح کرد از عهده بربیاید.

البته این را هم ذکر کنم که اختیار انحلال پارلمان و مراجعه به رأی ملت از لوازم کار کردن چنین نظامی است. مسئول شدن رهبر در مقابل خبرگان بدون داشتن اختیار انحلال این مجلس یعنی خالی شدن رهبری از هر محتوا و تبدیل شدنش به آلت فعل مجلس، بخصوص که خودش یکنه مسئول است و حتی گروه و هیئت دولتی هم در اطرافش نیست.

در مقابل، اگر رهبر واجد عصمت باشد، جوابگویی‌اش در جزئیات امور به مجلس خبرگان موضوع نخواهد داشت و حتی می‌توان اضافه کرد که اختیار عزل رهبر از سوی خبرگان نیز در این حالت معنای درستی نخواهد داشت و به اجرا گذاشته شدنش، گذشته از موانع عملی کار، محتاج توجیحات پیچیده^۱ کلامی خواهد بود (البته برای علاقمندان، نه آخوندهای حکومتگر که برای این کارها فرصت ندارند).

در این مورد موضع رهبر عبارت است از مذهبی بودن اقتدارش و بهره‌وری از عصمت و طبعاً مخالفان مسئله را سیاسی میدانند و خالی از عصمت (البته بدون اینکه تکلیف مقام رهبری و مجلس خبرگان را به درستی روشن کرده باشند). بر خلاف مورد قبل که رهبر وجه سیاسی اقتدار خود را برجسته کرده بود، مخالفان او هستند که میخواهند چنین کنند تا منطق نوعی جوابگویی سیاسی را که البته در گروه بسته^۲ اسلامگرایان محدود خواهد ماند، به وی تحمیل نمایند. گفتارهایی که چند ماه پیش در باب عصمت خامنه‌ای عرضه شد واکنشی بود در برابر این مساعی و هدفی جز تحکیم مقام او و تأکید بر ماهیت مذهبی و قدسی اقتدار او نداشت.

حذف رئیس‌جمهور و رژیم پارلمانی

آخرین مورد صحبت‌هایی است که چندی پیش بر سر حذف مقام رئیس‌جمهور درگرفت و بعد از بر پا کردن مختصری سر و صدا به پشت صحنه رانده شد تا بعداً^۳ و سر فرصت دوباره مطرح بشود. جالب این است که این بار موضع رهبر جمهوری اسلامی که خود به طور غیرمستقیم طرح‌کننده^۴ بحث بود، درست عکس موردی بود که از نظر گذرانندیم یعنی وجه سیاسی اقتدار او را برجسته میکرد. ببینیم چطور.

در توضیح این مسئله می‌گویند که خامنه‌ای از احمدی‌نژاد که اختیارات خود را همیشه جدی گرفته است، خیلی راضی نیست و به هر صورت برای روان بودن احکامش بیشتر رئیس‌جمهور ضعیف می‌خواهد تا قوی، که حرف نامعقولی نیست؛ و در نهایت تصور کرده که اگر اصلاً^۵ مقام رئیس‌جمهور از این میانه حذف شود، حکمش روان تر هم خواهد شد، که این را هم میتوان پذیرفت. ولی انگیزه^۶ شخصی خامنه‌ای هر چه باشد، آنچه که مهم است نتیجه^۷ کار است. این نتیجه هم چیزی نیست جز افزودن بر اقتدار سیاسی رهبر. در جمهوری اسلامی ریاست‌جمهور مقامی صرفاً سیاسی است و اصلاً^۸ بعد مذهبی ندارد. حذف این مقام سهمش را از قدرت ارزانی وراثت میکند و رهبر هر چه که از این ارث ببرد (که احتمالاً^۹ سهم پسری خواهد برد) بر وجه سیاسی اقتدار

خود افزوده.

محض تفریح این نکته^۱ کوچک را هم ذکر کنم که اگر چنین امری واقع شود احتمالاً جمهوری اسلامی اول نظام سیاسی در دنیا خواهد بود که ترتیب روابط مجریه و مقننه در آن اول به روش فرانسوی (روش جمهوری پنجم که در نگارش اولیه^۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی سرمشق قرار گرفته بود) مرتب شده، بعد به روش آمریکایی (رئیس جمهور بدون نخست وزیر و طرف مستقیم پارلمان) تا بالاخره تابع روش انگلیسی (سیستم پارلمانی و نخست وزیر برخاسته از اکثریت پارلمان) بشود. فکر نمیکنم اگر این تغییر انجام بپذیرد دیگر مدلی در دنیا برای امتحان بماند و اسلامگرایان باید با همین سر کنند، البته مگر اینکه بخواهند بازی را از نو شروع کنند و از از سر... به هر حال گرفتن اقتدار سیاسی و خالی از تقدس رئیس جمهور و حواله دادنش به رهبر نتیجه ای جز سنگین تر کردن وجه سیاسی اقتدار وی نخواهد داشت. میبینیم که خود رهبر هم طالب چنین وضعیتی است.

رهبری نامتعادل

سه مورد مثالی که از نظر گذرانندیم حاکی از تغییراتی است که رهبری و طرفدارانش در آنها دو موضع متناوب اتخاذ کرده اند، در یک جا تأکید را بر وجه مذهبی اقتدار رهبر نهاده اند و در دو دیگر بر وجه سیاسی آن. به این دلیل که خواسته اند همزمان دو خواست را تحقق ببخشند.

هدف اول تقویت وجه سیاسی اقتدار رهبر است. منتها باید دقت داشت که از دید آنها این امر به هیچوجه به معنای تضعیف یا حذف وجه مذهبی این اقتدار نیست یا به قول بعضی «سکولار» شدن آن نیست. ارجاع نهایی به مذهب اصل است ولی بخشی از اقتدار مذهبی که غیرحکومتی است به رضایت به دیگران و نهاده شده است. در حقیقت ما اینجا شاهد حذف واسطه ها و نهادها بین اراده^۳ رهبر و اجرای تصمیمات سیاسی هستیم. اختیارات سیاسی رهبر گسترده تر و مستقیم تر شده است.

اینکه برخی با اشاره به برخی از این تحولات صحبت از «استبدادی» شدن رهبری میکنند، حرف سستی است. این نظام و قدرت رهبری که در رأسش قرار دارد، از روز اول استبدادی بوده و تا روز آخر هم خواهد بود. آنچه ما شاهدیم کم شدن شرکای این استبداد و فردی شدن آن است نه تغییر ماهیتش. اگر دائم میشنویم که عاملان کهنه کار نظام اسلامی

شکایت از «استبدادی شدن» حکومت میکنند برای این است که سهمشان از قدرتی که از روز تأسیس نظام، از مردم غصب شده، کاهش گرفته است - کسی نمیخواهد حق مردم را به آنها برگرداند. در مقابل، تا آنجا که به منبع مشروعیت مربوط است، مشروعیت مذهبی رهبر، با معصوم شمردن وی، به بیشترین حد رسیده است. خلاصه اینکه مقام رهبر بیش از پیش سیاسی شده ولی مشروعیتش بیش از پیش مذهبی. این تحول تنش را که از روز اول به خاطر اختلاط دو اقتدار، در جمهوری اسلامی جا گرفته است، تشدید نموده و رهبر را در موقعیتی بسیار نامتعادل قرار داده است. نمیتوان اختیار سیاسی را با مشروعیت مذهبی توجیه کرد و بالعکس. قدرت از هر جنس که بود باید حقانیتش هم از همان قماش باشد. این نوع وصله پینه در سیاست کارساز نیست و در ایران بعد از مشروطیت هم اعتبار سیاسی فقط از رأی مردم برمیخیزد و جایگزین هم ندارد. آنچه باعث میشود اسلامگرایان این عدم تقارن را نبینند و تصور کنند که واقعاً میتوان همینطور بر اختیار سیاسی افزود و اعتبارش را از خارج از میدان سیاست فراهم کرد این توهم است که میتوان دیانت و سیاست را یکی کرد. ولی تنها راه حل منطقی جدا کردن دو اقتدار است، هر چه عصمت روشنتر به رهبر نسبت داده شود باید وجه سیاسی اقتدار او کاهش بگیرد و بر عکس، اصرار هم فایده ای ندارد، قدرت سیاسی عصمت را به سرعت فرسوده میکند و از آن اسمی میسازد بی مسما.

نطفه^۱ این بی تعادلی از روز اول در دل نظام اسلامی بوده است و به مرور تا به اینجا رشد کرده. دلیل این رشد یکسره بسیار روشن است. اول از همه اینکه مفهوم قدرت در مرکز سیاست قرار دارد و منطق قدرت در هر نظام سیاسی (چه مذهبی و چه غیر از آن) بر هر منطق دیگری میچربد. در نظام اسلامی هم اهم مسائل سیاست است نه نماز و روزه. خمینی در دوران خودش گفته بود، خامنه ای هم امروز به سبک خودش میگوید. دیگر اینکه راه کسب مشروعیت از مردم در رژیم که حاکمیت آنها را به رسمیت نمیشناسد، بسته است و باید چاره^۲ دیگری اندیشید. در نظام اسلامی این چاره غیر از عصمت نمیتواند باشد. سوم اینکه رهبر از بابت نهادی و بخصوص به دلیل مادام العمر بودنش، در بهترین موقعیت برای قدرت اندوزی قرار دارد و حتی اگر کوششی هم برای افزایش سهم خود نکند (که البته در این مورد میکند و با قاطعیت و پیگیری هم میکند) قلک^۳ش در طول زمان پر میشود. اگر در ابتدا گفتم که تنش بین سیاست و مذهب همانقدر (و بل بیشتر) مشکل خود اسلامگرایان است تا مخالفانشان، با استناد به دست و پایی بود که میزنند و به دلایلی که شمرده شد. اسلامگرایان از مهار این تنش

ناتوانند ولی طنز داستان در اینجاست که برخی از آنها تصور میکنند یکپارچه شدن قدرت و جمع شدنش در دستان رهبر معصوم، امتیاز است و دوام نظام را تضمین خواهد نمود! در صورتی که حاصل کوششان تشدید تنش است که از روز اول در دل این نظام بوده و مرگش را تسریع خواهد کرد. به قول مارکس دارند سرنوشت خود را رقم میزنند منتها از چند و چونش خبر ندارند.

علوم انسانی خیلی هم بیفایده نیست

قبل از پایان مطلب از فرصتی استفاده کنم و حرفی را که مدتی است میخواهم بزنم، در اینجا بگویم. چندین حکومت اسلامی علوم انسانی را مشمول الطاف خود ساخته است، با حرفهایی از این قبیل که این علوم غربی است و به کار اسلام نمیخورد و همین داستانهای معمول... اول من هم مانند بسیاری که در این رشته ها تحصیل کرده اند به این صرافت افتادم که مطلبی در این باب بنویسم ولی به سرعت منصرف شدم چون دستاوردهای علوم انسانی برای توجیه وجودشان کافیتست - مدافعی لازم نیست. اما حالا میخواهم با استفاده از فرصت یادآوری کوچکی بکنم. نتیجه گرفتن از علوم انسانی به دلیل تداخل اموری که از حوزه^۱ شناخت صرف بیرون میرود و نیز تنوع و شمار بسیار زیاد عوامل دخیل در ارزیابی و البته آزادی نوع بشر، تجربه و دقت بسیاری میطلبد که زود حاصل نمیشود و طبعاً هیچگاه هم قاطعیت ریاضی ندارد. اینها باعث شده تا برخی تصور نمایند که اینجا فقط میدان زبان آوری است و اگر مهارتی در بحث یا جدل در کار باشد هر حرفی میتوان زد و هر نتیجه ای هم میتوان گرفت. ولی اینطور نیست. این رشته ها زود و آسان ثمر نمیدهد ولی وقتی نتیجه میدهد جدا^۲ نتیجه میدهد و حاصلش همانقدر جدی است که حاصل دیگر رشته های علم. یکی از فواید توجه به این علوم درک این مسئله است که منطق عملکرد سیاست و مذهب متنافر است و این دو را با هیچ ترفندی نمیتوان در یکدیگر تحلیل برد. البته در این راه اصرار میتوان کرد و میتوان در دسر فراوان برای خود و مزاحمت بسیار برای دیگران ایجاد نمود، ولی در نهایت باید سپر انداخت و میدان را خالی کرد. چون تغییر حکم این دو منطق با هیچ زوری ممکن نیست و حتی اگر مدعیان، محض محکم کاری، تمام خواستاران جدایی را از دم تیغ بگذرانند و بعد هم به معنای دقیق کلمه از آسمان آیه نازل بکنند، این داستان تغییر بردار نیست که نیست.

انگیزه^۳ اصلی حکومتهای توتالیتر در دشمنی با علوم انسانی (و نه فقط این مکتب و آن متفکر) این است که هرکدام آنها میخواهد

ایدئولوژی خود را جانشین این علوم سازد. در مقابل، از علوم انسانی عیب و ایراد زیاد میتوان گرفت ولی یک حسنشان را نمیتوان از قلم انداخت: این علوم محکم ترین موضع برای نقد انواع ایدئولوژی را فراهم میآورد. همین یک حسن برای دنیا و آخرتشان کافیست.

برگرفته از "ایران لیبرال"

پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان

برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

انگیزه و هدف سند "پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران" ارائه ی دیدگاه های مشترک برای اتحاد در عمل بوده است و نه ارائه ی برنامه ای حزبی و سازمانی. این پیمان حاصل همکاری جمعی این گروه در بیش از ۲۵ جلسه ی پالتاکی و یک جلسه ی حضوری است و دربرگیرنده ی اصول، موازین و دیدگاههای مشترک امضا کنندگان آن است. همچنین، تلاش تدوین کنندگان بیشتر متوجه ی دست یابی به برآیند گفتمانی مشترک و بنیادین برای نیل به همبستگی ملی در شرایط پراکندگی فکری و سیاسی کنونی است.

با ارج نهادن به جنبش ها و مبارزات آزادیخواهان مردم ایران در صد سال گذشته، ما ایرانیان آزادیخواه و دارای اندیشه های گوناگون که خواهان دگرگونی بنیادین در میهن مان و پایان بخشیدن به رژیم جمهوری اسلامی و هر گونه رژیم استبدادی و دیکتاتوری می باشیم، برای پیشبرد دموکراسی و پشتیبانی از جنبش مردم در راستای دستیابی به این هدف، تلاش و کوشش گسترده و هماهنگ را لازم میدانیم. برای گذر از تنگناها و موانع در راه استقرار دموکراسی در ایران، پایه ها و روشهایی را که محتوی پیمان همبستگی ما هستند، برای نقد و بررسی و گسترش همکاری ها به هممیهنان و جامعه ایرانی به شرح زیر ارائه میدهیم.

۱. آزادی

ما برقراری آزادی را هدف مبارزات خود میدانیم. ما همچنین پایبندی خود را به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه پیمانهای بین المللی وابسته به آن که در آنها از جمله آزادی عقیده، اندیشه، بیان، قلم و تصویر، آزادی دین و وجدان، آزادیهای مدنی، آزادی احزاب، سندیکاها، کانونها، انجمنها، آزادی تظاهرات و اعتصابات، آزادی پوشش، لغو هرگونه تبعیض جنسی و تأمین برابری حقوق زنان با مردان، عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی و شخصی شهروندان. به رسمیت شناختن برابری حقوقی همه شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوتها، نژادی، جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی و شیوه های زندگی فردی تصریح شده است، اعلام می نمایم.

۲. استقلال

سرنوشت ایران توسط مردم ایران و نمایندگان منتخب آنان تعیین میشود و کلیه تدابیراتخاذی و سیاستگذاریها بایستی تابع نظر مردم بوده و ناقض حقوق اساسی و حقوق فردی و عمومی ملت نباشند و هیچ دولت یا قدرت خارجی حق دخالت چه مستقیم و چه غیر مستقیم در حاکمیت مردم را ندارد.

۳. دموکراسی

ما خواهان دموکراسی به این معنی که کلیه قوای مملکت ناشی از اراده ملت و اراده ملت بالاترین قدرت در جامعه است که از طریق آرای آزاد مردم اعمال میشود، هستیم. از شرایط اساسی تحقق حاکمیت ملت تدوین و تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک است که در آن حقوق و آزادی های مردم منظور و ضمانتهای اجرائی آن مشخص شده باشد.

۴. برابری در مقابل قانون

همه افراد جدا از جنسیت، قومیت، اصل و نسب، نژاد، زبان، زادگاه و منشاء و عقیده و ایمان، باورهای مذهبی و سیاسی از حقوق برابر برخوردارند و قانون اساسی و سایر قوانین بایستی این عدم تبعیض را رعایت و تضمین نماید.

۵. جمهوریت

ما خواهان اداره کشور تحت نظام جمهوری هستیم . جمهوری به مفهوم رد هرگونه نظام موروثی است که در آن مقامات کشور مسئول و پاسخگو هستند و برای مدت محدود و معین از سوی مردم و یا نمایندگان آنها انتخاب و یا گزیده می شوند.

۶. جدایی نهاد دین و هرگونه ایدئولوژی از دولت (État, Staat, tates)

ما خواستار جدایی نهاد دین از دولت به مفهوم انتظام سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه میباشیم. هیچ دین و عقیده ای در قانون اساسی رسمیت نمی یابد. هیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه ای از امتیازی ویژه برخوردار یا محروم نمیگردد. ما با تاکید بر مخالفت خود با دین دولتی و دولت دینی، مخالفت خود را با هر گونه دین و عقیده ستیزی نیز اعلام میکنیم.

۷. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی میزانی برای رشد و ثبات جامعه است. ما پیگیری سیاست هایی را ضروری میدانیم که عدالت اجتماعی به معنی کاهش شکاف بین قطب های فقر و ثروت، برخورداری اقشار هرچه وسیعتر مردم از فرصت ها و امکانات بیشتر شغلی، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و رفع تبعیض در همه عرصه ها از جمله، اقتصاد، حقوق، فرهنگ و هنر را که از شرایط تحقق یک دموکراسی پایدار است، در نظر داشته باشد.

۸. ملت ایران شامل گروههای جمعیتی با مذاهب و اقوام و زبانها و گویشها و فرهنگهای مختلفی است که با هم در ایجاد و غنای فرهنگ، تمدن و تاریخ مشترک سهمیم بوده اند. از اینرو همانطور که دولت نمیتواند نماینده دین و یا عقیده ای خاص باشد، نهادهای دولتی نیز نباید در خدمت قوم و یا فرهنگ خاصی قرار گیرند. احترام به حقوق اقوام مختلف ایرانی، حمایت از تنوع فرهنگی، قومی و زبانی، واگذاری تصمیم گیری ها به نهادهای انتخابی محلی و استانی و تلاش برای رشد موزون مناطق مختلف کشور و تمرکز زدایی از جمله اهداف ماست و ضروری میدانیم در دموکراسی آینده فراهم آوردن امکانات لازم برای رشد هویت های فرهنگی مختلف در برنامه کار مسئولین اجرائی باشد. زبان فارسی زبان رسمی و سراسری کشور است. ما معتقدیم که فراگیری زبان اقوام مختلف ایرانی از مدارس ابتدائی تا مرحله دانشگاه حق ایرانیان است و رعایت آن را ضروری میدانیم.

۹. تمامیت ارضی و سیاست خارجی

ما خود را پایبند به حفظ تمامیت ارضی میهن و سیاست خارجی مستقلی که بر اساس حفظ حقوق ایران، دفاع از صلح، حسن همجواری، رعایت و گسترش روابط مسالمت آمیز با سایر کشورها و بویژه کشورهای همسایه و پایبندی به میثاق های بین المللی باشد، میدانیم. ما خواهان تنش زدایی در سیاست خارجی هستیم و استفاده از ابزار نظامی برای حل مسائل سیاسی را مردود میدانیم.

۱۰. ما حفظ محیط زیست که نسلهای حاضر و آینده باید در آن حیات رو به رشدی را داشته باشند را وظیفه خود دانسته و خود را متعهد به رعایت ضوابط، اصول و استانداردها و الگوهای رفتاری مربوط به حمایت از محیط زیست و عمران طبیعت میدانیم و بر این باوریم که میراث های طبیعی ایران را باید از آسیبهای مختلف محفوظ داشت.

راه و روش سیاسی ما

۱. ما پایبندان به این پیمان نظام جمهوری اسلامی را در کلیت خود رد کرده، برای آن هیچ گونه مشروعیتی قائل نبوده و خواهان نظام جمهوری در ایران هستیم.

۲. ما هرگونه تغییر رژیم را تنها با نیروی ملت ایران و با مراجعه به آراء مردم میسر میدانیم.

۳. پایبندان به این پیمان پرهیز از خشونت، هم در جامعه و هم در رویارویی با کلیت نظام جمهوری اسلامی را لازم دانسته و مبارزه سیاسی مسالمت آمیز را به عنوان روش مبارزاتی بر می گزینند.

۴. ما پایبندان به این پیمان، خواهان از بین بردن هر گونه آزار و شکنجه انسان هستیم و معتقدیم که در ایران، زندانی سیاسی و عقیدتی نباید وجود داشته باشد و لغو مجازات اعدام را از قوانین کشوری ضروری دانسته و برای تحقق این امور تلاش می کنیم.

۵. ما آگاهی مردم و اتکا به جنبش همگانی و همکاری کوشندگان سیاسی آزادیخواه از نحله های مختلف فکری و گسترش همبستگی ملی را لازمه پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی و استقرار نظامی مبتنی بر آرا مردم میدانیم.

۶. افراد در همکاری در چارچوب این پیمان از حقوق مساوی برخوردارند و در کلیه اقدامات اصل مشارکت و تصمیم گیری جمعی را

مبنای کار قرار میدهند.

۷. با احترام به کار سیاسی و صنفی در احزاب و تشکلهای که از لوازم ضروری تحقق و پیشرفت دموکراسی هستند، همکاری ما بر اساس این میثاق به صفت فردی صورت میگیرد و همبستگی برآمده از این میثاق به هیچ گروه، سازمان سیاسی، یا شخصیت خاصی وابسته نیست.

۸. ما پایبندان به این پیمان در جهت رعایت استقلال در نظر و عمل، هرگونه وابستگی سیاسی، مادی و غیرمادی، فردی یا گروهی به دولتها یا قدرتهای خارجی را مردود می دانیم و مخالف هرگونه زمینه سازی برای دخالت قدرتهای خارجی در ایران هستیم. تاکید میکنیم که این امر شامل وابستگی به جمهوری اسلامی و زمینه سازی های رژیم حاکم نیز میباشد.

۹. پایبندان به این پیمان بر این امر تاکید دارند که مفاد یاد شده در بالا جدایی ناپذیر و غیر قابل تفکیک از یکدیگر هستند و عدم رعایت هر یک از این اصول و مفاد مانع همکاری در این جمع است.

۱۰. پایبندی به اصول و مفاد این پیمان به معنای نفی ضرورت نقد و تکمیل آن در ادامه کار نیست.

جلال ایجادی، امین بیات، یونس پارسا بناب، منوچهر تقوی بیات، محمود دلخواسته، سودابه صبوری، علی صدارت، سعید فدوی، فرهنگ قاسمی، پوران کریمی، جهانگیر گلزار، مرتضی عبدالهی، مهران مصطفوی، ژاله وفا

۱۸ اسفند ۱۳۹۱ برابر با هشت مارس ۲۰۱۲

برای تماس با دبیر خانه همبستگی ملی جمهوریخواهان:

peymanehambastegiemelli@gmail.com

توضیحاتی در باره

پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

انگیزه و هدف سند "پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران" ارائه ی دیدگاه های مشترک برای اتحاد در عمل بوده است و نه ارائه ی برنامه ای حزبی و سازمانی. در پی

تظاهرات ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۹ که برای پشتیبانی از مبارزات ملت ایران وعلیه احمدی نژاد در نیویورک انجام گرفت، این سند بتدریج تدوین و تکمیل شد. به این ترتیب که از امضا کنندگان فراخوان به آن تظاهرات که از طیف های نظری مختلف بودند و همچنین سایر علاقمندان دعوت شد که در یک پالتاک حضور بهمرسانند و در مورد همکاری های بیشتر در آینده با یکدیگر تبادل نظر و صحبت کنند. در این پالتاک در مورد تعریف پروژه های مختلف گفتگو و هیئتی بنام هیئت مسئولین برای تعریف پروژه ها تعیین شد.


این پیمان حاصل همکاری جمعی این گروه در بیش از ۲۵ جلسه ی پالتاکی و یک جلسه ی حضوری است و دربرگیرنده ی اصول، موازین و دیدگاههای مشترک امضا کنندگان آن است. همچنین، تلاش تدوین کنندگان بیشتر متوجه ی دست یابی به برآیند گفتمانی مشترک و بنیادین برای نیل به همبستگی ملی در شرایط پراکندگی فکری و سیاسی کنونی است. امیدواریم که توجه و برخورد خلاقانه و انتقادی کوشندگان و کنشگران راه آزادی ایران به این پیمان، آن را تکمیل کرده و به گسترش همدلی ها و همگامی ها دامن زده، به بهبود فضای سیاسی برای گذار به دموکراسی یاری کند.

بدین منظور، پیشنهادهای جدید در مورد متن "پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار آزادی و دموکراسی در ایران" هر شش ماه یکبار در کمیسیونی منتخب و با شرکت پیشنهاد دهندگان مورد بررسی قرار گرفته و به نشست عمومی برای اظهار نظر و تصویب دمکراتیک ارائه خواهد شد.

پیشنهادهایی نیز در مورد پروژه های همکاری دریافت نموده ایم که آنها را بدون جرح و تعدیل، تنظیم کرده و به پیوست در اختیار شما قرار میدهیم.

مسئولین تعریف پروژه ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ برابر با هشت مارس ۲۰۱۲

بیانیه جمعی از زندانیان سیاسی سکولار ایران، برای تحریم انتخابات

ما زندانیان سیاسی همچنین از مجامع جهانی و دولت های آزاد  انتظار داریم با صراحت اعلام کنند نتایج انتخابات پیش رو را به رسمیت نخواهند شناخت. از اینکه حکومت های آزاد هنوز نخواستند روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با یک حکومت سرکوبگر و غیردمکراتیک قطع کنند شگفت زده هستیم. این ضعف مفرط دنیای آزاد در مقابل رفتار وحشیانه حکومت در قبال شهروندان ایرانی و باج خواهی های قلدرمابانه آن در حوزه روابط بین الملل موجب گستاخی بیش از حد رژیم شده است.

مطابق با اصل عقلانی، حق طبیعی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین عرفی تمام جوامع دمکراتیک و آزاد، این حق اولیه همه شهروندان است که صرفنظر از عقیده، دین، رنگ و نژاد، زبان، طبقه و دسته بتوانند از طریق انتخاباتی کاملا آزاد، غیرگزینشی، غیر ایدئولوژیک در روندی دمکراتیک در سرنوشت خود شرکت مستقیم و موثر داشته باشند.

شوربختانه، حکومت جمهوری اسلامی همواره از طریق گزینش های ایدئولوژیک و استصوابی که از طریق هیئت های اجرایی و شورای نگهبان اعمال می شود و برگزاری انتخاباتی مدیریت شده، غیردمکراتیک و ناسالم و غیررقابتی این حق اولیه را از شهروندان ایرانی گرفته است که آخرین نمونه از این انتخابات غیردمکراتیک و ناسالم را در بهار سال ۸۸ شاهد بودیم.

نتیجه آن کاریکاتور انتخاباتی ۸۸ چیزی جز برنده اعلام کردن کاندیدای مورد حمایت حاکمیت و شخص ولی فقیه، سرکوب شدید معترضین که با کشته شدن ده ها شهروند معترض ایرانی همراه بود، شکنجه و تجاوز در زندان ها و در نهایت حصر خانگی دو کاندیدای معترض و زندانی و شکنجه نمودن صد ها تن از فعالان جنبش سبز نبوده است.

قرار است یکبار دیگر حکومت در یک فضای امنیتی و کنترول شده و در شرایطی که هیچ حزب و سازمان مستقل و دمکراتیک و هیچ رسانه آزاد، حق فعالیت ندارد و بیش از ۴۰ درصد از کاندیداهای موجود رد صلاحیت

شده اند و اپوزیسیون، احزاب و شخصیت‌های ملی و اصلاح طلب انتخابان فرمایشی را تحریم کرده اند، نمایش انتخابات برای تایید گرفتن از مردم در جهت تداوم سرکوب، ماجراجویی و فسادانگیزی را برگزار نماید.

ما گروهی از زندانیان سیاسی سکولار همانگونه که پیشتر نیز اعلام کرده ایم، این نمایش انتخاباتی را تحریم کرده و از همه اعضای جنبش دمکراسی خواهی ایران می خواهیم از فرصت باقیمانده تا ۱۲ اسفند استفاده کرده و از راههای گوناگون با مردم شهرهای کوچک و روستاها که امکان دسترسی آنها به رسانه های آزاد کمتر می باشد، ارتباط برقرار کرده و در خصوص عدم شرکت در انتخابات نمایشی آگاهی بخشی و روشن گری نمایند.

ما زندانیان سیاسی همچنین از مجامع جهانی و دولت های آزاد انتظار داریم با صراحت اعلام کنند نتایج انتخابات پیش رو را به رسمیت نخواهند شناخت. از اینکه حکومت های آزاد هنوز نخواستند روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با یک حکومت سرکوبگر و غیردمکراتیک قطع کنند شگفت زده هستیم. این ضعف مفرط دنیای آزاد در مقابل رفتار وحشیانه حکومت در قبال شهروندان ایرانی و باج خواهی های قلدربانه آن در حوزه روابط بین الملل موجب گستاخی بیش از حد رژیم شده است.

برای ایجاد همبستگی و اتحاد با سایر گروهها و جریانات دمکراسی خواهی و تقویت همبستگی ملی در راه برقراری دمکراسی از مردم آگاه و فهیم میهن عزیزمان ایران می خواهیم روز ۱۲ اسفند به نشانه اعتراض به برگزاری انتخابات فرمایشی و نمایشی و برای افشای برگزاری نمایش های تبلیغی رژیم که با بکارگیری صدا و سیمای انحصاری به اجرا در می آید و نیز برای همبستگی با کلیه زندانیان سیاسی و حصرشدگان خانگی همگان در خانه های خود بمانند و در پایان زمان رسمی برگزاری انتخابات نمایشی که معمولا پس از ساعت ۷ بعدازظهر می باشد همگی از خانه ها بیرون آمده و اعلام نمایند انتخابات دروغین و نمایشی را قبول نداریم.

اسفند ۹۰

جمعی از زندانیان سیاسی سکولار ایران

حشمت الله طبرزدی

رضا شریفی بوکانی
کیوان صمیمی
مزدک علی نظری
نسرین ستوده
شبلم مددزاده
جعفر اقدامی (شاهین)
مجید دری
رضا شهابی
عباس باسر
مهدی (کوروش کوهکی)
محسن (آریو) جوادی افصلی
ناصر (بردیا) آذرینیا
عارف درویش
ابوالفضل (پوریا) شاپری
رضا عزیزی

نامه سرگشاده جمعی از زندانیان سیاسی رژیم پهلوی به صدای آمریکا

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستمهای رژیم شاه به انحاء ✘ مختلف متحمل اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی نیز شده ایم، خواستار

فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه ایم.

آقای کاوه باسمنجی

سردبیر بخش فارسی صدای آمریکا

رونوشت: آقای سیامک دهقان پور مسئول برنامه افق

یکشنبه ۷ اسفند ۱۳۹۰ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۲

در برنامه «افق» شبکه فارسی صدای آمریکا، مورخ هجدهم بهمن ماه ۱۳۹۰ (۷ فوریه ۲۰۱۲)، در مصاحبه ای از قبل ضبط شده با آقای پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ایران در سال های قبل از انقلاب ۱۳۵۷، نامبرده ضمن انکار اعمال شکنجه درباره بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی آن دوران کوشید که کارنامه جنایات شکنجه گران ساواک را محو کند.

چهره آقای ثابتی به عنوان «مقام امنیتی» بر روی تلویزیون ایران هنوز از خاطره ها نرفته است. پرویز ثابتی آن زمان هم در توجیه سیاست سرکوب، قتل و شکنجه زندانیان سیاسی صحنه گردان آن نمایش های ضد بشری بود.

ما امضاکنندگان این نامه، که همگی مان طعم شکنجه های دستگاه تحت مدیریت آقای ثابتی را چشیده و شاهد ضجه های دائمی بازداشت شدگان در اثر شکنجه در اطاق های بازجویی آن دوران بوده ایم، گواه وجود شکنجه به عنوان واقعیتی سیستماتیک، جاری و رایج در زمان مدیریت آقای ثابتی بر اداره سوم ساواک هستیم و اظهارات او در مصاحبه مذکور را کتمان آگاهانه حقیقت تلقی می کنیم.

ما امضاکنندگان این نامه، که علاوه بر ستم های رژیم شاه به انحاء مختلف متحمل اقدامات تبهکارانه جمهوری اسلامی نیز شده ایم، خواستار فرصتی از صدای آمریکا تنها برای ارائه جزئی از انبوه مدارک و حضور چند شاهد از میان صدها تن، جهت شهادت بر وجود شکنجه سیستماتیک و جاری در بازداشتگاه های ساواک، و ابطال ادعای آقای ثابتی دایر بر نبود شکنجه ایم. از این طریق است که صدای آمریکا می تواند مانع از این برداشت شود که در اشاعه ناراستی و اجحاف نسبت

به قربانیان شکنجه در ایران، از جمله نسبت به امضاکنندگان این نامه، سهم بوده است.

یادآوری این نکته را هم ضروری میدانیم که شکنجه بر طبق «عهدنامه بین المللی منع شکنجه و مجازاتهای اهانت آمیز و غیرانسانی» (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسامبر ۱۹۸۴)، جنایت بین المللی به شمار می آید و دولت های عضو این عهدنامه و از جمله ایالات متحده امریکا، موظفند کسانی را که در صدور دستور یا اعمال شکنجه نقش داشته اند، هر چند که ملیت خارجی داشته و در خارج از قلمرو آنان مرتکب آن جنایات شده باشند، در محاکم خود مورد پیگرد قرار دهند. رسانه های خبری در کشورهای دموکراتیک هم همواره در کشف حقیقت و معرفی جنایتکاران سهم به سزایی دارند.

ما منتظر اعلام تصمیم شما در پاسخ به درخواست مان هستیم.

با احترام

۱. آذرافروز ناصر

۲. آذرفرد حسن

۳. آذرنوش رسول

۴. آراکلی سرژ

۵. آزادگر محمد

۶. آلاپوش مرتضی

۷. آهوکلندی پروین

۸. ابراهیم زاده باقر

۹. ابراهیم زاده مهدی

۱۰. ابراهیمی داوود

۱۱. ابن جلال حبیب

۱۲. احمد زاده مستوره

۱۳. احمدی فریدون

۱۴. اخوان بيطرف محمود
۱۵. اسلامى الهه
۱۶. اسلامى مهدى
۱۷. اعظمى محمد
۱۸. افراخته ناهيد
۱۹. اكرمى رضا
۲۰. الاردبيلى محمد
۲۱. امام حسام
۲۲. امانى احمد
۲۳. امينى بهمن
۲۴. امينيان هادى
۲۵. انور حقيقى حسين
۲۶. انور حقيقى عباس
۲۷. براهنى رضا
۲۸. برهمندى بيژن
۲۹. برهون محمد طاهر
۳۰. برزوئى على
۳۱. بلدى يداله
۳۲. بنى هاشمى شريفه
۳۳. بهادرى حسين
۳۴. بهبودى حسين
۳۵. بهتوئى عليرضا

۳۶. بهمنش سیما
۳۷. بهنام ماکوئی اثر در
۳۸. بی نیاز بیت اله
۳۹. پاک نژاد عباس
۴۰. پاک نیا خلیل
۴۱. پرزین حبیب
۴۲. پرویز مهدی
۴۳. پورجانکی حسین
۴۴. پورقباد ارسلان
۴۵. پورمندی احمد
۴۶. پورنقوی علی
۴۷. پیوندی نوید
۴۸. تاج احمدی اصغر
۴۹. تاجمیر ریاحی حبیب
۵۰. تام نقی
۵۱. تقی زاده ایرج
۵۲. توسلی ابوالفضل
۵۳. جباری مهدی
۵۴. جعفری حسن
۵۵. جعفری سکینه (عاطفه)
۵۶. جمشیدی فردوس
۵۷. جوادی رضا

۵۸. جوشنی رضا
۵۹. جوشنی سارا
۶۰. جها نبخش جعفر
۶۱. حاتم لو سیف الدین
۶۲. حجتی هوشنگ
۶۳. حدادپور محمد
۶۴. حرمتی پور محسن
۶۵. حسونند گودرز
۶۶. حسینی حمید
۶۷. حلمی پور ابراهیم
۶۸. حمیدیان نقی
۶۹. خاکسار نسیم
۷۰. ختائی اسماعیل
۷۱. خسروی زاگرس
۷۲. خرسند خسروشاهی رضوان
۷۳. خرسند علی اصغر
۷۴. خلیق بهروز
۷۵. خلیلی عباس
۷۶. خوشبخت احمد
۷۷. دارابیگی مجید
۷۸. دانشگری رقیه
۷۹. درخشنده حمید

۸۰. دستگیر محمد
۸۱. دقتی رضا
۸۲. دوستدار اکبر
۸۳. دوستدار غلام
۸۴. راهی حسن
۸۵. رجبی مهدی
۸۶. رزمی ماشااله
۸۷. رحمانی نژاد ناصر
۸۸. رکنی فرهمند
۸۹. رنجیر تالاری محمد
۹۰. رنجکشان ابراهیم
۹۱. روح اله ویدا
۹۲. زرکش احمد
۹۳. زمانی محمدرضا
۹۴. سازور حسین
۹۵. سازور محسن
۹۶. ستاری علی
۹۷. ستوده بهروز
۹۸. سجادی جمال
۹۹. سجودی غلامرضا
۱۰۰. سرکوهی فرج
۱۰۱. سعادت‌تی ثریا

۱۰۲. سلطان آبادی کیومرث
۱۰۳. سلطانزادہ ہدایت
۱۰۴. سمساری تقی
۱۰۵. سوری اکبر
۱۰۶. سیاہپوش مرتضیٰ
۱۰۷. سیف اکبر
۱۰۸. شالگونی جلال
۱۰۹. شبان علی
۱۱۰. شوکتی رسول
۱۱۱. صادق زادہ اسفندیار
۱۱۲. صادقی پرویز
۱۱۳. صمدیان حسن
۱۱۴. صیامی فرہاد
۱۱۵. طاہری پور جمشید
۱۱۶. طیب غفاری ہیبت الہ
۱۱۷. طلوع علی
۱۱۸. عاقلی زادہ عباس
۱۱۹. عبدالرحیم پور مجید
۱۲۰. عرب زادہ حسن
۱۲۱. عزیزخانیاں ماسیس
۱۲۲. عزیز حسن
۱۲۳. عصارہ نادر

۱۲۴. عقیلی فروهر
۱۲۵. علیمحمدی ثریا
۱۲۶. عمرانی بهزاد
۱۲۷. عمرانی میرحمید
۱۲۸. عیسی بیگلو هوشنگ
۱۲۹. غروی فاطمه (طاهره)
۱۳۰. عزت پور عبدالله
۱۳۱. فارسی محمد
۱۳۲. فتا پور مهدی
۱۳۳. فتحی مسعود
۱۳۴. فخاری حسن
۱۳۵. فراهتی حمزه
۱۳۶. فرسائی فهیمه
۱۳۷. قاسمی وجیه اله
۱۳۸. قائمیان پرویز
۱۳۹. قریشی فیروز
۱۴۰. قلیائی باقر
۱۴۱. قلی زاده قدرت
۱۴۲. قنبری شهرام
۱۴۳. کاظم زاده افشار حسین
۱۴۴. کاویانی محمدرضا
۱۴۵. کریمی اسفندیار

- ۱۴۶ . کریمی بهزاد
- ۱۴۷ . کریمی رضا
- ۱۴۸ . کریمی فرزاد
- ۱۴۹ . کهوند اصغر
- ۱۵۰ . گلابچی مقدم عباس
- ۱۵۱ . گلشاهی حسن
- ۱۵۲ . گیلکی بهرام
- ۱۵۳ . لاریمی علی
- ۱۵۴ . ماوائی سیروس
- ۱۵۵ . محجوبی بهجت
- ۱۵۶ . محجوبی عفت
- ۱۵۷ . محسنی عطا
- ۱۵۸ . محمدی احمد
- ۱۵۹ . محمودی ضرغام
- ۱۶۰ . مختاری پرویز
- ۱۶۱ . مختاری منوچهر
- ۱۶۲ . مدرسی سیامک
- ۱۶۳ . مدنی مصطفی
- ۱۶۴ . مشیری قاسم
- ۱۶۵ . مصلی نژاد عزت
- ۱۶۶ . مطلب زاده بهروز
- ۱۶۷ . مظاهری عباس

۱۶۸. معتدل محمدعلی
۱۶۹. معمار حسینی مهرا عظم
۱۷۰. ملک محمدی مرتضی
۱۷۱. ممبینی امیر
۱۷۲. منفرد زاده اسفندیار
۱۷۳. منیری فاضل محمد
۱۷۴. مولازاده مسعود
۱۷۵. مولودی صفا حسین
۱۷۶. مهتدی عبدالله
۱۷۷. میرمؤیدی هادی
۱۷۸. میر هاشمی اشرف
۱۷۹. میرزازاده نعمت (م آزر م)
۱۸۰. ناظمی محمدرضا
۱۸۱. ناظمی ناهید
۱۸۲. ناظمی نوشزاد
۱۸۳. نژند زهره
۱۸۴. نعیمی حمید
۱۸۵. نقی پور حسین
۱۸۶. نگهدار فرخ
۱۸۷. نوائیان داوود
۱۸۸. نویدی پرویز
۱۸۹. نیری ایرج

۱۹۰. نیکخواه کاظم

۱۹۱. هادی طلب علیرضا

۱۹۲. هاشمی حسام

۱۹۳. هاشمی صدیقه (منیر)

۱۹۴. وثوقی داریوش

۱۹۵. وکیلی سیمین

۱۹۶. یزدیان منوچهر

۱۹۷. یلفانی محسن

۱۹۸. یوسفی ایرج

آیا ناجاست که بگویم...؟ در حاشیه‌ی حضور رسانه‌ای پرویز ثابتی

ناصر کاخساز

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همانگونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

در صحنه‌ای از فیلم «شبح آزادی»، اثر لوئی بونوئل، میزبانان از میهمانان خود بر سر میزی پذیرایی می‌کنند که گرد آن، بجای صندلی، کاسه‌های توالت گذاشته شده است. حاضران در نهایت نزاکت سرپوش توالت‌ها را بالا می‌زنند، دامن‌ها را بالا و شلوارها را پایین می‌کشند و روی توالت می‌نشینند و به گفتگو در باره‌ی هنر و تئاتر

و...مشغول می شوند و هنگامی که دختر کوچک میزبان می‌گوید من گرسنه هستم، مادرش به او تذکر می‌دهد که حرف زدن در باره‌ی غذا بر سر میز بی ادبی است، رفتاری نابجاست. بونوئل با این جابجایی، چپه شدن ارزش‌ها را به نقد می‌کشد. او موقعیتی چنان وارونه را به تصویر می‌کشد که قضای حاجت، در جمع و غذا خوردن در خلوت باید انجام شود. این موقعیت وارونه را آنجا که شکنجه دیده احساس بدهکاری، و شکنجه‌گر جرات طلبکاری دارد، نمی‌شناسیم؟

من نیز یکبار خود را بر جای آن دختر، نشسته بر گِردِ چنین میزی دیده‌ام که سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام. گفته بودم که رژیمِ پیش از انقلاب با شکنجه‌ها و خشونت خود به انقلابی که به نفعی او انجامید کمک کرد. از آنسوی میز کسی گفت: مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند. نه تنها احساس کردم چونان دخترِ فیلم بونوئل سخنی نابجا بر زبان رانده‌ام، بلکه خود را زیر تازیانه‌های همان بازجو یا شکنجه‌گری دیدم که آنگونه که گلشیری در فتحنامه‌ی مغان به تصویر کشیده است، شلاق را چنان استادانه فرومی‌آورد که از زیر پوست و رآمده خون بیرون می‌زند. (مهارت‌ها از گذشتگان به آیندگان منتقل شد) و یاد پس‌رکی که در کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری به آپولو بسته بودندنش و پای عفونی شده‌ی او که بالاخره نیز در بیمارستان ناچار شدند قطع‌اش کنند، در خاطر من زنده شد. همچنان که یاد دوستم حسین که کلیه‌اش در نتیجه‌ی شوک الکتریکی آسیب دیده بود. یاد رضا که به آلت تناسلی‌اش الکتروود وصل کرده بودند. در حضور زنده یاد ملکوتیان بازجوها به عضوهای جنسی مادرِ رضائی‌ها چنگ می‌اندازند تا هر دوی آن‌ها را در برابر یکدیگر خرد و خوار کنند. پرویز حکمت‌جو را پس از ده سال تحمل حبس از قصر به کمیته‌ی مشترک بردند و چند روز بعد گفتند در سلول سخته کرده است. تهرانی، بازجوی ساواک، در تلویزیون شرح داد که منوچهری قرص‌هایی را به او می‌دهد که به دو جوان زندانی بدهد. آن‌ها قرص‌ها را می‌خورند بر زمین می‌افتند و می‌میرند.

صلیب سرخ جهانی، که زیر فشار دموکرات‌های آمریکایی اجازه یافت از زندان‌ها دیدار کند، آثار بسیاری از شکنجه‌ها را دید و ثبت کرد، از جمله پاهای آش و لاش شده‌ی انوشیروان لطفی و لاهوتی را. رسولی بازجو در طبقه‌ی بالای بند دو اوین مجاهدین را دستجمعی چنان آش و لاش کرد که ما در پایین صدای فریادهای دلخراش آن‌ها را کاملاً می‌شنیدیم، او پس از آن به من گفت وقتی زندانی زیر تازیانه جیغ می‌کشد، من چنان لذت می‌برم که گویی چه‌چهی گلپا را می‌شنوم.

آیت الله ربانی شیرازی از مراجع قم را در انفرادی قصر لخت و عور

کردند و بدینسان در کوره‌ی احساسات او بسود انقلاب اسلامی دمیدند. علی مهدی زاده را پس از بازگشت از تبعید و ورود به زندان قصر، تنها به بهانه‌ی سلام نکردن به رئیس زندان از ما جدا کردند، به صلابه بستند و با سر و صورت ورم کرده، خرد و داغان و تحقیر شده به بند برگردانند- رویدادی که در رادیکال شدن علی و کشته شدن‌اش بدست جمهوری اسلامی تاثیر قاطع داشت. بازهم بگویم؟ یا ناجاست که بگویم؟

آدم موضوع شکنجه که می‌شود، دیگر آدم نیست «چیزی» است که باید از آن - بسته به مورد - «چیز» دیگری بسازند. غنی بلوریان در سال ۵۰ شمسی به من گفت: ما را آنقدر زدند و زدند تا به دروغ پذیرفتیم که در کوه‌های کردستان پایگاه‌های موشکی نصب کرده‌ایم. حاج غفور را که سنگی به کالسکه‌ی دوگل پرتاب کرده بود، پس از پانزده سال حبس به ماده‌ی مذابی تبدیل کردند که به موتور انقلاب سوخت برساند.

وقتی که از آنسوی میز کسی گفت مگر با چپ‌ها چه باید می‌کردند، حس کردم یک بار دیگر مجبور شده‌ام زیر نام چپ استوار بمانم، گرچه دیری است چپ را فضای چندان گسترده‌ای برای آزاداندیشی نمی‌دانم. آنکس که به تقدم ذات معتقد است همواره - به قول حقوقدانان - گذشته را استصحاب می‌کند. برای او، چپ به حکم ماهیت‌اش چپ است. او با این ذات‌گرایی، راه ورود به قلمرو دگرگون شونده‌ی وجود را می‌بندد. او این دگرگونی را نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ببیند. گرایش او به ذات از این روست که ذات نیاز به دیده شدن ندارد.

اما نول کانت می‌گوید هیچ دلیلی وجود ندارد که چمن سبز مستقل از تصویر آن در ذهن ما در واقعیت به همین صورت وجود داشته باشد. گفته‌ی کانت را می‌توان در این جمله‌ی اراسموس، متفکر مسیحی رنسانس ساده کرد: «واقعیت چیزها به عقیده‌ی ما بستگی دارد.» اما هر دو فیلسوف برای این که شناخت‌شناسی ایجاد بحران نکند، به ضرورت تردید ناپذیر ایمان به اتیک و ارزش‌های عام همزیستی و بر تعدی ناپذیر بودن مطلق جسم انسانی تاکید کرده‌اند - تعدی ناپذیر بودن جسم انسانی مطلق است به این معنی که نمی‌توان با مقایسه‌ی شکنجه در دو نظام آن را نسبی کرد.

اما ما از نظر شناخت‌شناسی دچار بحران شدیم. چرا که بدون این اتیک واقعیت به شهادت دو حرفی و ت آخر آن، یک مصدر جعلی است. یعنی واقعیت، غیر واقعی است. این بود که در واقعیتِ خوشونتی که به ما روا شد تردید بوجود آمد. تردیدی که ما خود در بوجود آمدن آن

سهم بودیم چرا که می‌خواستیم به پارانویای نفرت مطلق به حاکمیت دینی کمال ببخشیم. و با مرگ ایمان در همه‌ی ابعادش آنچنان که کارلوس فوئنتس می‌گوید: به قلمرو فراموشی که نخستین مرحله‌ی مرگ است، قدم گذاشتیم. هدف وارونه شدن ارزش‌ها، که بونوئل آن را به تصویر می‌کشد، نفی ایمان است و هدف از نفی ایمان، فراموشی است. فراموش کردن تاریخ. فراموش کردن رنج‌های انسانی.

و بدینسان دگرباره موضوع خشونت شدیم و این بار با مشارکت خویش و بی هیچ غروری. پس به واقعیتی غیر واقعی تبدیل شدیم. به آسانی قربانی مقایسه‌ای شدیم که هدف آن داغ نگهداشتن تنور نفرت‌مان نسبت به نظام خشونت جدید بود.

هگل در مبانی فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: جسم، قلمرو آزادی (Dasein der Freiheit) و مصون از تعرض است. تعدی به جسم همان تعدی به آزادی است.

حضور رسانه‌ای دگرباره‌ی مقام امنیتی، که با همان اتوریته‌ی گذشته در برابر خبرنگار قرار گرفت، با تکیه به سقوط ایمان و واژگونگی ارزش‌ها صورت گرفت.

پرویز ثابتی در مصاحبه با صدای آمریکا ماهیتی تهی از وجود است- تغییر نیافته. نشانه‌ی وجود داشتن، دگرگونگی است، پذیرفتن تغییر است. اما «سرشکنجه‌گر»، با صدای آمریکا همان‌گونه سخن می‌گوید که با تلویزیون شاهنشاهی در تهران سال ۴۹ شمسی.

ژان پل سارتر می‌گوید: ماهیت- یعنی ذات- پس از «وجود» بوجود می‌آید. چون اگر ماهیت از پیش وجود داشته باشد، ضرورتی ندارد که انسان خود را تعریف کند. ما که در زیرشکنجه به شیئی تبدیل شده بودیم، با دگرگونه کردن ماهیت خود به قلمرو وجود وارد شدیم و به همین سبب در سکوت گسترده‌ی خود- به سود پاره‌ای از شکنجه‌گران- فرو رفتیم تا پاره‌ی دیگری از آنان را طعمه‌ی حریق خشونت خود بسازیم.

هگل اما در فلسفه‌ی حقوق‌اش می‌نویسد: تجاوز به جسم، یک کل غیرقابل تفکیک و نسبت ناپذیر است. دو گونه تجاوز به جسم وجود ندارد همان‌طور که تفاوتی میان تجاوز به روح و به جسم وجود ندارد. شکنجه‌ی روحی با این نگاه حقوقی هگل شکنجه‌ی مضاعف است. چرا که تجاوز به جسم در ذات خود تجاوز به روح است. یعنی روح‌ات را یکبار با تعدی به جسمات خرد و حقیر می‌کنند و بار دیگر با تعدی به روح‌ات را پژمرده و پریشان می‌کنند.


اکنون دیری است که شکنجه و خشونت نظام پیشین به واقعیتی رنگ باخته و غیرواقعی تبدیل شده است تا مطلق همه‌ی زشتی‌ها به حاکمیت دینی داده شود. پرویز ثابتی زیر هاله‌ی محافظی از ارزش‌های وارونه، که ما بوجود آوردیم، رو در روی جسم و جان آسیب دیده‌ی ما ایستاد تا واقعیت‌های مجعول ما را به ما بقبولاند و یک بار دیگر نیز نفی‌مان کند. ما او را در پست سابقش ابقا کردیم.

ناصر کاخساز

۲۰ فوریه ۲۰۱۲

<http://nasserkakhsaz.blogspot.com>

کالبد شکافی پرویز ثابتی

رضا علوی  آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلو گیری کردی. آیا به یاد داری؟

هر چند که در سی و سه سال پیشین ، ایران و ایرانیان ، با دژخیمان هراس ناک تری از آقای پرویز ثابتی و شرکایش و " ساواک " اش رو برو شده اند ، اما ضرورت دارد که بار دیگر پرونده " پرویز ثابتی " کالبد شکافی شود .

تبهکاری های " اسداله لاجوردی " ها و " حاج داود " ها ، هرچند که گسترده تر و وسیع تر از " ساواک " می باشد ، اما ، این بدان معنا نیست که پوششی براین بخش از تاریخ بکشیم و گذرا از کنار آن رد شویم .

دل مشغولی فعالان سیاسی و روشن اندیشان با پدیده شومی به نام " حکومت اسلامی " ، به گونه ای است که مجال پرداختن به این پخش از تاریخ معاصر را به آنان نمی دهد ، و این امر در سایه و حاشیه نهاده شده است .

“افق ” صدای امریکا (۱) ، آب در خوابگاه مورچگان نریخت ، اما این ضرورت را ضروری تر کرد .
” ثابتی ” ها ، “لاجوردی ” ها ، “گوبلز ” ها و ... در هر دوره ای از تاریخ و در خدمت بقای هر خود کامه ای که حضور داشته باشند - با تمام تفاوت های ظاهری - در یک امر مشترک هستند، و آن ذوب شدن در وجود ” پیشوا ” یشان و ” لب دوختن ” ها و ” به دار زدن ” ها است تا بدین وسیله زندگی نامه زنده ها را به آتش بکشند .
تبار شناسی مردان شماره دو :

ثابتی مرد شماره دو سازمان امنیت پس از ۳۳ سال و در سن ۷۵ سالگی همان ذهنیت و باورهایی دارد که “آدولف آیشمن ” مرد شماره دو آلمان نازیست داشت .
می گویند وقتی آدولف آیشمن، مرد شماره دو آلمان نازیسم را به جرم کشتار بی رحمانه نزدیک به شش میلیون یهودی، محاکمه میکردند، او از دادگاه خواست تا اجازه و ترتیبی دهند تا او در واپسین روزهای زندگیش یهودی شود و شد، اما هنگام اجرای حکم اعدام با لبخندی شیطانی گفت، خوشحالم که با این کار، بازهم یک یهودی دیگر کشته می شود.

و این حکایت همه جبارانی است که حتی در واپسین روز های حیات خود نه تنها به کشتارمتوسل می شوند که به خیانت هم تن می دهند.
از این تبار ، در درازای تاریخ ، فراوان کسانی داشتیم .
مردان شماره دو همچون مقرازی می مانند که گوشت تن را زنده زنده می درند .
آنان دروغ را از ” گو بلز ” خیانت را از ” آیشمن ” و جنایت را از ” چنگیز ” آموخته اند .

پرویز ثابتی ، یکشنبه ره صد ساله راطی می کند :
سال ۱۳۳۷ - سازمان امنیت و ژنرال تیمور بختیار - جوانکی ۲۲ ساله اهل سمنان و تازه فارغ التحصیل دانشگاه تهران . تیمور بختیار او را کشف می کند و شاه به او پرو و بال می دهد . و این جغد شوم بر بام لانه ساواک تا آخرین روز حیات پهلوی ، به مدت ۲۰ سال حاکم می شود . بختیار ، حسن پاکروان ، نعمت الله نصیری و ناصر مقدم می آیند و می روند ، اما مرد شماره دو می ماند و به عنوان معاون ، سیاست و شیوه هدایت سکان کشتی امنیت را رهبری می کند .

تا جایی که در دسترس است ، حسین فردوست، تنها شخصیت امنیتی قابل توجه در حاکمیت پهلوی است که کتاب خاطرات خود را منتشر کرده و اخیرا پرویز ثابتی در کتاب «در دامگه حادثه» ، به پرسش های آقای عرفان قانعی فرد پس از سه دهه سکوت پاسخ گفته است .
هر چند که آقای ثابتی تلاش می کند که از خود چهره پاک و منزله و لیبرال منبشانه ای به نمایش بگذارد اما نا شیانه سوراخ دعا را گم می کند و ” سوتی ” می شود .

ثابتی ابراز می کند : ” ...در طول دوران خدمتم در ساواک از هر فرصتی برای مبارزه با عوامل فساد استفاده کرده... تا آن جا که در

سال ۱۳۵۰ اسدالله علم وزیر دربار و سپهبد ایادی و امیر هوشنگ دولو از نزدیکان شاه به علت اتهاماتی که به آنان وارد می‌کردم علیه من به شاه شکایت بردند و من از طرف شاه تهدید به محاکمه نظامی شدم. «هر چند که ثابتی به یاد ندارد که چگونه با عوامل فساد مبارزه می‌کرده اما سپهبد جعفرقلی صدری ادعا می‌کند که: "... من حاضر شدم دو افسر و ۳۰ پاسبان در اختیار کمیته بگذارم و همین کار را هم کردم، اما باز متوجه شدیم که ثابتی به تنهایی عمل می‌کند و خودش با افرادی به خانه ای در نیروی هوایی حمله کرده و چند نفر را کشته و دستگیر کرده، ما ناچار تصمیم گرفتیم از کارهای او و مکالمات تلفنی اش اطلاعاتی حاصل کنیم.

سرهنگ مخفی، افسر اطلاعاتی را احضار کردم و به کمک تلفن چی شهربانی، از داخل دیوار سیمی به تلفن ثابتی کشیدیم و از مکالماتش نوار برداشتیم. در آن نوار ثابتی از مردم، زمین و پول و فرش می‌خواست...»

ثابتی "آزادخواه!!" در مصاحبه با افق می‌گوید: " ... به نصیری گفتم که با آموزگار دعوایمان شده ولی نگفتم که دارم می‌روم پیش هویدا. رفتم پیش هویدا و گفتم خبر اعلامیه دولت را شنیدید؟ گفت بله خوب بود بد نبود. گفتم حالا داستان این شده و آقای آموزگار اینطوری می‌گوید و شما باید اعلیحضرت را متقاعد کنید که ما این ۱۵۰۰ نفر را دستگیر کنیم وگرنه اوضاع از کنترل خارج می‌شود. گفت اینها کی هستند؟ من یکی یکی می‌گفتم و او یادداشت می‌کرد. سران نهضت آزادی و جبهه ملی و ۳۰۰ نفر وعاظ افراطی طرفدار خمینی، ۴۰۰ نفر طلاب مدارس حقانی و فیضیه و خان قم بودند، تعدادی هم اعضای همین گروه های تروریستی بودند که ما پیش از آمدن صلیب سرخ آزادشان کرده بودیم که دلیلش مفصل است و باید جداگانه بگویم. هویدا اینها را یادداشت کرد و گفت بهت خبر می‌دهم. ساعت ۹ شب به من تلفن کرد که من مطالب شما را به عرض شاه رساندم و فردا صبح نصیری یک گزارش بیاورد. من ساعت ۱۰ شب برگشتم اداره و این گزارش را نوشتم و صبح دادم به نصیری و گفتم با حرف هایی که دیروز به آموزگار زدم شما از اعلیحضرت اجازه بگیرید که ما کارمان را شروع کنیم و این دستگیری ها را انجام دهیم. بعدا دیدم که جلوی بعضی از این اسم ها منها و جلوی بعضی به اضافه گذاشته. اول از همه نهضت آزادی و سرانش منها داشتند. گفتم یعنی چی؟ گفت اعلیحضرت فرموده اند که چون اینجا یک کمیته حقوق بشر درست کرده اند و اینها با آمریکا در ارتباطند، نه. جبهه ملی هم همینطور، نه. بعد ۴۰۰ نفر طلاب مدرسه فیضیه و حقانی و خان قم هم نه. گفتم اینها دیگر برای چه نه؟ گفت فرموده اند اینها بازداشت دسته جمعی است... نه، نه، نه، تا آمد روی وعاظ افراطی طرفدار خمینی با چند تا افراد تروریست که روی هم ۳۰۰ نفر بود. ما از فردایش شروع کردیم به دستگیری این ۳۰۰ نفر. تمام تدارکاتی که اینها می‌کردند برای ۱۵ خرداد بود تا در سالگرد ۱۵ خرداد قدرتشان را نشان دهند. بعلت دستگیری این ۳۰۰

نفر، ۱۵ خرداد آب از آب تکان نخورد. در صبح ۱۵ خرداد در بازار تهران ۲۰-۳۰ درصد از مغازه ها بسته بود بعدش هم باز شد و تمام شد و رفت.»

آقای ثابتی قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را ؟ آیا جنابعالی در دیدار هایتان با آقای رضا پهلوی در مورد به رگباربستن ۹ زندانی سیاسی (بیژن جزنی، کاظم ذوالانوار و...) توسط ساواک (در تپه های اوین) در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به دستور شخص شخیص جنابعالی توضیح داده اید؟

پیشنهاد می کنم در دیدار آتی خود با آقای رضا پهلوی این گزارش سازمان عفو بین المللی در مورد به رگباربستن ۹ زندانی سیاسی را رو خوانی کنید : " ... اولاً، تدبیرات امنیتی که به هنگام نقل و انتقال زندانیان سیاسی در ایران معمول است، امکان فرار نمی‌دهد. ثانیاً، بعضی از زندانیان مذکور درتاریخی که به قتل رسیده اند آخرین هفته های دوران محکومیت خود را می‌گذرانده اند و پس از اتمام محکومیت، دیگرانگیزه ای برای فرار نداشته اند. ثالثاً، اگر واقعاً زندانی درحال فرار باشد، تنها باید به پای او تیراندازی شود تا مانع فرار او شوند نه این که با تیراندازی او را بکشند. پس قتل این زندانی ها تنها به این دلیل بوده که رژیم ایران طی چندین سال زندانی کردن این اشخاص نتوانسته است آنان را وادار کند ایشان، خواسته است صدای شکایت شان را از شکنجه های جسمی و روانی ایام زندان برای همیشه خاموش کند...»

آقای ثابتی ، ۳۳ سال می گذرد ، اما از هم تباران من و تو ، فراوان کسانی هستند که با کمر شکسته ، پاهای ورم کرده ، انگشتان بریده و چهره خونابه گون ، صورت خشمگین و صدای دهشتناک ترا بیاد دارند . در آن زمان جنازه های فراوانی را در شهر ها به نمایش گذاشتی. تو همچون " کرنون " حاکم آتن در ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از دفن جسد "پولونیکس" ، برادر " آنتیگونه" جلوگیری کردی. آیا به یاد داری؟

تصور مکن که تبهکاری های زیاده حکومت اسلامی ترا به حاشیه و سایه می راند . شا هدان فراوانی حضور دارند و سرافراز و استوار ایستاده اند .

یکشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۹ فوریه ۲۰۱۲